



سایبری توسط رده‌های پلیس‌های فتا، واحدهای استانی و شهرستان‌ها در حال اجرا بوده و همچنین شیفت‌های قضایی در دادسراهای منتخب به شیفت‌های بانکی شهروندان خدمات ارائه می‌دهند. رئیس مرکز امداد و فوریت‌های سایبری فتا فراجا با اشاره به یکی از ترندهای مجرمان سایبری به عنوان دریافت نذور، ادامه داد: این افراد کلاهبردار با سوءاستفاده از نام و اعتبار سازمان‌های دارای مجوز و معتبر با اعلام شماره حساب شخصی مترصد دریافت نذور و کلاهبرداری با هموطنان هستند. هموطنان در صورت تمایل به اهدای نذور

باید صرفاً از طریق موسسات معتبر و دارای مجوز قانونی و دارای شماره حساب‌های سازمانی اقدام کنند و از واریز هرگونه وجوه به شماره حساب‌های شخصی اکیدا خودداری کنند. سرهنگ پاشایی در ادامه با تأکید مجدد بر هموطنان مبنی بر باز نکردن روی لینک‌های آلوده که از طریق سرشماره تلفن‌های مشخص به منظور فریب آنان ارسال می‌شود، خاطر نشان کرد: هموطنان باید ضمن عدم توجه به این پیامک‌های غیرواقعی و فریبکارانه در صورت غفلت یا فریب از سوی مجرمان سایبری با مراجعه به اماکن پلیس فتا در سراسر کشور یا تماس از طریق سر شماره ۰۹۶۳۸۰ از خدمات انتظامی سایبری این پلیس بهره‌مند شوند.



احتمال می‌دهیم برای دخترش باشد. تا این حرف را شنید، شروع به گریه کرد و لابه‌لای اشک ریختن گفت بالاخره جسد طلای من پیدا شد.

وقتی آرام شد، از او خواستم موضوع را تعریف کند که گفت: ۵۰ سال قبل بر اثر برخی اختلافات، مریم زن همسایه از من کینه به دل گرفت و دخترم طلا را که هشت‌ساله بود، ربود و کشت و جسد او را در خانه‌اش دفن کرد. روز بعد هم پسر گم شد و جسد او را در کانال آب یافتیم. به خاطر بی‌سوادی ام، کسی به حرف‌هایم توجهی نکرد و من نتوانستم از زن جنایتکار شکایت کنم. بعد از ناپدید شدن طلا و پیدا کردن جسد محمد در کانال آب ناچار شدیم از آن محل برویم و کسی برای پیدا کردن دخترم کمک نکرد.

با شنیدن حرف‌های پیرزن از او و پسرش خواستم در اولین فرصت برای ثبت شکایت و آزمایش دی‌ان‌ای به شهر بیایند و راهی خانه شدیم. ساعت ۱۱ شب به خانه رسیدیم و از این‌که در یک‌قدمی کشف قتل ۵۰ساله بودم، احساس خوبی داشتم.

صبح زود اول به دادسرا رفتم و موضوع را با بازپرس در میان گذاشتم که دستور دستگیری تنها مظنون قتل را صادر کرد. به اداره برگشتم و شروع کردم به دنبال مریم گشتن که متوجه شدم هنوز زنده است. همین امیدوارم می‌کرد که می‌توانم پیدایش کنم. بعد از یک هفته محل زندگی او را در یکی از روستاهای اطراف شهر پیدا کردیم و سراغش رفتم. پیرزنی خمیده بود، روبه‌رویم نشست و از او در مورد طلا و محمد پرسیدم که پرسید جسد دختر بچه را پیدا کردید؟ که گفتم بله و رازت بعد از ۵۰ سال لو رفته است. اکنون واقعیت را بگو و خودت را از این کابوس خلاص کن و بگذار پرونده تکمیل شود.

مریم خانم که به‌سختی سر پا ایستاده بود، نشست و بعد از خوردن یک لیوان آب شروع به حرف‌زدن کرد و گفت: سال ۱۳۳۸ بود که آنها همسایه ما و سوگلی محله شدند.

با صغری مادر بچه‌ها دچار اختلاف شدم و به او حسودی می‌کردم. آن موقع ۱۹ سالم بود و تصمیم گرفتم از مادر بچه‌ها انتقام بگیرم. اول طلا را به خانه آوردم و خفه‌اش کردم. یک کوزه بزرگ داشتیم که جسد بچه را داخلش انداختم و در کوزه را با گل پوشاندم و زیر دیوار حیاط خانه چال کردم.

بعد سراغ پسر ۱۱ساله‌اش رفتم و او را به بهانه گردش به محل خلوتی بردم و داخل کانال آب انداختم و به خانه برگشتم. جسد پسر پیدا شد و ماموران ژاندارمری به سراغم آمدند و گفتند که مادر بچه‌ها گفته تو او را کشته‌ای که منکر شدم و حرف او را باور نکردند. آنها از شهر رفتند و نفس راحت کشیدم. چندین سال قبل هم به روستا آمدم و موضوع قتل‌ها را فراموش کرده بودم و فکر می‌کردم هیچ‌وقت رازم فاش نخواهد شد. پیرزن را بازداشت و به اداره آوردم و با تکمیل تحقیقات و بازسازی صحنه هر دو جنایت او را تحویل زندان دادم. برایم هم شیرین بود که راز قتل ۵۰ساله را کشف کردم و هم دلم برای دو کودک می‌سوخت که قربانی یک کینه بیهوده و حسودی شده بودند.



راز اسکلتنی

در کوزه بزرگ

رازگشایی از پرونده قتل بعد از ۵۰ سال ، یکی از پرونده های جنایی است که کارآگاه پلیس آگاهی آن را فاش کرد و این هفته آن را روایت کرده‌ایم



چند سال قبل در یکی از شهرهای استان فارس به‌عنوان افسر جنایی مشغول خدمت بودم. خدا را شکر حوادث و قتل‌ها کم بود و روزهای آرامی را سپری می‌کردم. یک روز سرد زمستانی یکی از ماموران کلانتری شهر تماس گرفت و گفت: «جناب سرگرد چند کارگر شهرداری به کلانتری آمده و ادعا می‌کنند که داخل یک کوزه خاک‌شده جسد انسان است.» سریع از مامور پلیس خواستم به آنجا بروم و صحنه را حفظ کند تا برسم. وقتی به آدرس اعلامی رسیدم، با خانه نیمه‌خرابه‌ای روبه‌رو شدم. مردم هم که از حضور این تعداد پلیس در محله تعجب کرده بودند، در محل جمع شده بودند. از افسر کلانتری خواستم اطراف خانه نیمه‌خرابه را نوار صحنه جرم بکشد و مردم را متفرق کند. مامور شهرداری که کوزه را پیدا کرده بود، مدعی شد این خانه نیمه‌خرابه را شهرداری تملک کرده بود و قرار شد خرابش کنیم که کوزه بزرگ‌تر شود. در حال کندن پای دیوار بودیم که کوزه را دیدیم. اول فکر کردیم گنج است، وقتی آن را از دل خاک بیرون آوردیم، متوجه جسدی در درونش شدیم.

پزشکی قانونی بعد از معاینه جسد اعلام کرد احتمالاً جسد زن است و زمان زیادی از مرگش می‌گذرد. از افسر کلانتری خواستم که دو، سه نفر از اهالی محل را که سن زیادتری دارند، بیاورند.

چند نفری آمدند که فقط می‌گفتند اینجا خانه مریم خانم بود که ۱۵ سال قبل از اینجا رفته و خبری از او نداریم. نمی‌دانیم جسد متعلق به کیست، شاید حاج محمود که به روستا رفته، بداند. حاج محمود قدیمی‌ترین ساکن محله است که چند روزی است به روستا رفته است. با بازپرس هماهنگ کردم و دستور انتقال جسد به پزشکی قانونی را داده و پایان بررسی صحنه را اعلام کردم.

صبح فردا به اداره رفتم و با پزشک قانونی صحبت کردم. او مدعی شد مقتول کودک و دختر است اما طول می‌کشد تا زمان دقیق قتل را اعلام کنم و نیاز به آزمایش‌های بیشتری دارد. به آن محله قدیمی رفتم و باز هم پرس‌وجو کردم و همه فقط می‌گفتند که این خانه مریم خانم است و پیر محله حاج محمود هم به روستایش در ۷۰کیلومتری اینجا رفته و او قدیمی‌ترین فرد محل است. از هر طرف می‌رفتم کسی آدرسی از مریم خانم نداشت و همه راه‌ها به حاج محمود ختم می‌شد.

با بازپرس صحبت کردم و تصمیم گرفتم نزد محمود بروم و ببینم آیا کلید حل معمای کشف جسد قدیمی در دستان او قرار دارد یا نه. صبح زود با دو همکارم راه افتادیم و هشت صبح به روستا رسیدیم. برای

این‌که آرامش روستا و حاج محمود را به هم نریزیم با خودرو و لباس شخصی رفتیم. سراغ او را از اهالی روستا گرفتیم که گفتند این ساعت روز می‌شود او را در زمین کشاورزی بیرون روستا پیدا کرد. با کمک یکی از اهالی به زمین کشاورزی رسیدیم و پیرمردی را زیر سایه درخت در حال چای خوردن دیدیم. نزدیک شدیم و سلام کردیم، جواب سلام را داد و گفت خیر باشد، شما را نمی‌شناسم.

من کنارش نشستم و همکارانم دورتر ایستادند. خودم را معرفی کردم و گفتم که در خانه یکی از اهالی شهر یک کوزه با اسکلتن انسان پیدا کردیم و همه گفتند شما قدیمی‌ترین فرد محله هستید و گفتم شاید بتوانید کمک‌مان کنید. یک چای برای من ریخت و چای خودش را آرام سر کشید و گفت: ۵۰ سال قبل در همسایگی مریم خانم یک خانواده بودند که در فاصله یک روز اول دخترشان گم شد و فردایش پسر بچه‌شان. اهالی دنبال برادر و خواهر گشتند که دو روز بعد جسد پسر بچه را داخل کانال آب پیدا کردیم اما جسد دختر بچه هیچ‌وقت پیدا نشد. بعد از این حادثه آن خانواده از شهر ما به شهر دیگری رفتند. مادر آن کودکان هنوز زنده است و آدرسش را دارم.

همان‌طور که فکر می‌کردم حاج محمود معما را تا حد زیادی برایم حل کرد. آدرس مادر بچه‌ها را گرفتم و با هماهنگی بازپرس از روستا به شهر دیگر رفتیم و ساعت سه عصر به آن شهر رسیدیم. همکارانم خسته بودند که گفتم اگر امروز این راز را کشف کنیم، خستگی تمام راه رفع می‌شود. به آدرس اعلام‌شده رفتیم که مرد میانسالی در را باز کرد و سراغ آن زن را گرفتیم که گفت مادرم است و حالا خواب است. وارد حیاط شدیم و روی یک تخت نشستیم و چند دقیقه بعد پیرزن ۷۰ساله‌ای روبه‌رویمان نشست و از دیدن مان تعجب کرد. خودمان را معرفی کردیم و گفتیم اسکلتنی را در خانه همسایه سابق آنها کشف کرده‌ایم که